



تاریخ
۴
بهن
۱۳۹۵
دوشنبه

روز مرگ پلاسکو

سیمیرا نامواصل / پژوهشگر و کارشناس ارشد معماری

ساعت ۷ صبح: مثل همیشه از خواب بیدار می‌شوی و بدون هیچ نگرانی روز را آغاز می‌کنی. کنترل تلویزیون را بر میداری و همان‌طور که لیوان چای را در دست داری شروع میکنی به بالا و پایین کردن کانال های تلویزیون، خبری نیست. ساعت ۸:۳۰ صبح: روز دیگر کاملا آغاز شده است لپ تاپ را روشن می‌کنی و قبل از شروع به کار یک سر به دنیای مجازی می‌زنی، عکس هایی توجه ات را جلب می‌کند، تیتراها را نمیخوانی و کار را شروع میکنی.

ساعت ۱۰ صبح: استراحت بین کار است و نوشیدن چای دوم، باز هم به سراغ دنیای مجازی می‌روی، حال دیگر کل دنیای مجازی پر شده است از عکس ها و فیلم های آتش گرفتن ساختمانی، کج و منگ می‌شوی که چه شده است، به سراغ تلویزیون میروی و خبر، صفحه های مجازی را بیشتر چک می‌کنی؛ بله، دود، آتش، تهران، پلاسکو!

این اسم برای تهرانی‌ها بسیار آشناست، حتی غیر تهرانی‌ها، ساختمانی که برای مردم حکم مرکز خرید و یکی از بزرگترین و مهم‌ترین منبع تهیه پوشاکشان است که پر است از کارگاه‌های لباس و اهمیت خود را در بین مردم از همین جا می‌گیرد، و از طرفی اولین ساختمان مرتفع و مدرن ایران نیز به حساب می‌آید و اهمیت آن در بین معماران نیز از همین جا نشأت می‌گیرد.

ساعت ۱۰:۳۰ صبح: همه نگران از بین رفتن این یادبود ۵۳ ساله معماری مدرن ایرانی هستند، اگر ناپود شود چه؟ یک بنای یا ارزش دیگر را نیز از دست میدهیم.

ساعت ۱۲ ظهر: ساختمان در اثر شدت آتش و با توجه به فلزی بودن سازه آن دوام نیاورد و فروریخت، حالا دیگر هیچکس نگران ساختمان نیست، تمام دنیای مجازی پر شده است از فیلم صحنه ویران شدن ساختمان ۱۷ طبقه فولادی. همه نگران آتش نشان های مانده در ساختمان هستند و این نوشته بسیار دیده می‌شود که پلاسکو را خشت به خشت خواهیم ساخت اما آتش نشان ها را…

ساعت ۲ بعدازظهر: همه دست به دعا هستن، دست به دعا برای زنده بودن آتش نشان های مانده در آوار، هنوز در اخبارها صحبتی از فوت شدن شخصی نشده است. نقدها شروع میشود، بحث های کارشاسانه، عده ای با علم صحبت میکنند و عده‌ای متصبانه.

ساعت ۴ بعدازظهر: حالا دیگر رئیس آتش نشانی تسلیت می‌گوید، تسلیت از فوت آتش نشان های قهرمان کشورمان، دنیای مجازی پر شده است از صفحات مشکي و تسلیت هایی که خطاب به تهران و ایران است.

ساعت ۵ بعدازظهر: تصاویری دیده میشود از هجوم مردم به محل آتش سوزی، عده زیادی که با هجومشان راه امداد رسانی را بسته اند و تنها برای گرفتن عکس و فیلم به آنجا رفته اند؛ موضوعی که صدای تعداد زیادی را در آورده است.

ساعت ۶ بعدازظهر: فیلم مادری که پسرش جز آتش نشان های مانده در آوار است را می‌توان در دنیای مجازی دید، مادری که قلبش سوخته و نگرانی امانش را بریده است.

ساعت ۸ شب: هنوز هیچ کدام از آتش نشان های مجبوس در آوار را بیرون نیاورده اند، و همچنان همه امید دارند؛«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَأْهُ وَيُكْشِفُ السُّوءَ»

ساعت ۱۰ شب: اخبار اعلام کرد که به احتمال بسیار زیاد ۲۰ نفر از آتش نشان های مانده در زیر آوار همگی شهید شده اند. اما هنوز اخبارها تمام نشده است، چه شبی را صبح می‌کنند خانواده آتش نشان ها، شبی تاریک تر از سیاهی، شبی که کاش هیچ وقت نیامده بود و ای کاش که هر چه زودتر تمام شود.

این دنبال کردن اخبارها تا روز بعد ادامه پیدا میکند، فوت یک نفر را به طور قطع اعلام کرده اند، اما واقعا نمی‌دانیم چند نفر دیگر در زیر آوارها خفته اند. شاهد تلی از فولاد هستیم که بر روی هم انبار شده اند و هریک از آنها را که برمیدارند شله های نهفته آتش دوباره زبانه میکشد و نبرد سنگین بین آب و آتش همچنان ادامه دارد.

ماجرای ساختمان پلاسکو در تاریخ ۱۳۴۱ آغاز شد و در تاریخ ۳۰دی ماه ۱۳۹۵ به تلخ ترین شکل ممکن پایان یافت. قطعاً روزی که دنبال کردن اخبارها تا روز بعد ادامه پیدا میکند، نه نبرد سنگین تلخی خواهد داشت.

مسئله ای در معماران این بنا دست به خلق آن میزد هیچگاه فکرش را نمی‌کرد که چه سرنوشت تلخی خواهد داشت. میگردند، اما مسلمان می‌تواند درس عبرت بزرگی باشد تا شاید دیگر شاهد چنین اتفاق های تلخی نباشیم.

درس عبرت بزرگی برای اینکه هشدارهای آتش نشانی را در رابطه با ایمن نبودن ساختمان ها جدی بگیریم، درس عبرتی که در چنین شرایطی اجازه دهیم مامورین به کارشان برسند، درس عبرتی که ما نیاز به این همه عکس و فیلم نداریم، هجوم مردم برای گرفتن عکس و فیلم غیر قابل باور است، مردمی که به جای کمک حتی مانعی بودند برای رشد روند کمک‌رسانی.

این اتفاق من را یاد کتاب تنها دویدن نادرخلیلی می‌اندازد، زمانی که از زلزله طیس میگوید درست آن لحظه که با یک بنای قدیمی همصحبت میشود و آن بنای قدیمی با اشاره به ساختمانی فولادی میگویی:

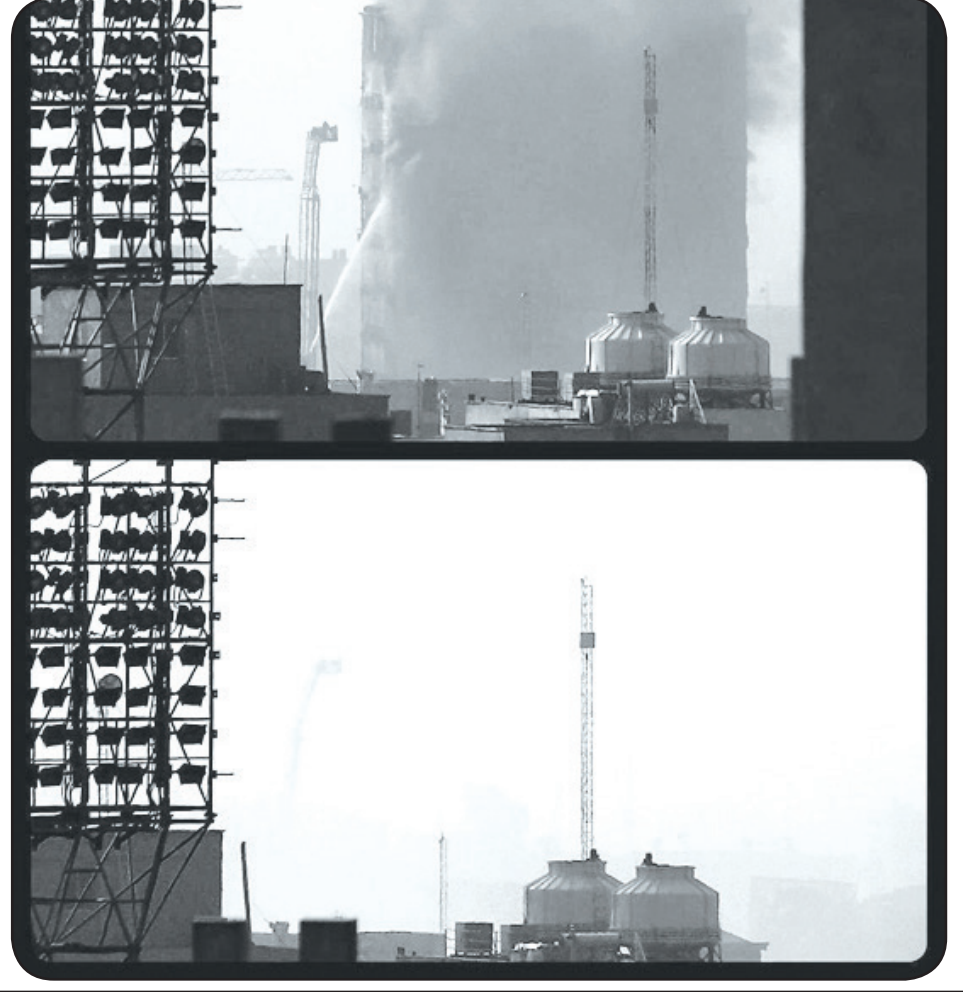
«نگاه کن، این ساختمان های فولادی در یک دقیقه، بیش از همه آدم کشته اند. این ساختمان های دو طبقه آهنی و سیمانی فاجعه ای بوده است. نگاه کن ببین چه طور همه سقف و کف یی جا پایین آمده است.

حتی یک ساختمان آهنی و سیمانی در شهر سالم نمانده است، هیچکس در طیس بلد نیست این آهن ها را خوب به هم وصل کند.

من به او میگویم که این کارها را در تهران هم اکثرا بلد نیستند و خیلی از ساختمان های بلند تهران که محاسبه هایی دقیق دارند هم توسط بچه های ناواردی جوشکاری می‌شوند.»

کاش یاد بگیریم علاوه بر استفاده از تکنولوژی و معماری مدرن راه‌های مقابله با حوادث و اتفاق های بدی مثل حادثه پلاسکو را هم یاد بگیریم، چه بسا در آغاز به یادگیری کامل و درست آنها بپردازیم و بدانیم که در شرایطی مثل زلزله و آتش سوزی چگونه می‌توان آنها را مهار کرد که کمترین آسیب وارده را داشته باشیم بعد دست به ساخت و ساز و استفاده از آنها بزنیم.

داستان ساختمان پلاسکو همین جا تمام نمی‌شود، در تهران و حتی در سایر شهرهای ایران پر است از پلاسکوهایی که حکم هیولاهای نهفته ای را دارند که با اشاره ای ممکن است بیدار شوند و جان بسیاری را بگیرند، همین امروز باید به فکر چاره‌ای بود که پلاسکویی دیگر رخ ندهد، که آتش نشان دیگری را در زیر آوارها از دست ندهیم، که خانواده دیگر را داغدار نکنیم، که جمعه دلگیر دیگری را دلگیرتر نکنیم.



معماری چیزی نیست جز یادمانها و مقبره‌ها.

● **آدولف لوس** ●

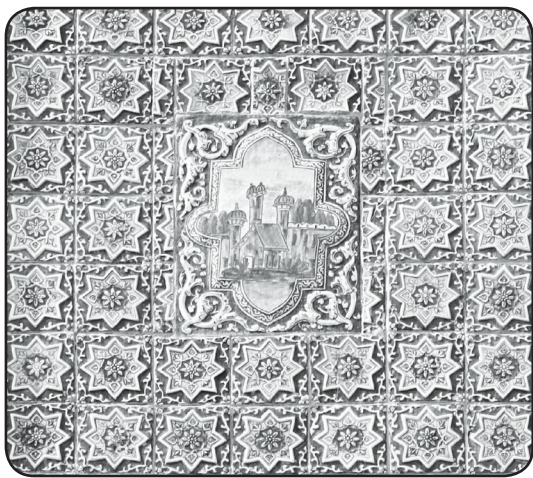
صفحه
۵
شماره
۱۸۷۷
سال
بیست و دوم

هنر و معماری



زندگی در میان دودکش‌های بدون دود

هادی صفایی‌پور / پژوهشگر تاریخ معماری ایران، استادیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی



از این منظر، با اندکی تساهل می‌توان گفت ما هنوز در نسبتی که در عصر قاجار با غرب و امر توسعه داشته‌ایم باز مانده‌ایم. از آن دوران، ما وقتی با یکی از محصولات تجدد روبرو می‌شویم، به هوای توسعه و توسعه‌یافتگی، با انتخاب کوتاه‌ترین مسیر، صورت آن محصول را تقلید می‌کنیم. اینچنین است که از میان فرازهای متعدد و متوالی توسعه، بر آخرین مرحله و وجه ملموس و محسوس آن، یعنی بر سخیف تمرکز می‌کنیم. این برداشت از تجدد را آندره گدار در کتاب آثار ایران خود شرح می‌دهد. وی اشاره می‌کند معماران عصر قاجار، با دیدن کارت پستال‌های خانه‌های اروپایی و تصویر دودکشی که بر بام آنها نصب شده است،

بر روی ساختمان خود دودکش می‌گذارند. بی‌آنکه اصلا دود و مجرای دودی در ساختمان وجود داشته باشد. این برداشت «کارت پستالی» از توسعه و تجدد، هنوز هم در کشور جاریست. تصمیمات کلان ما حاکی از آن است که ما هنوز درک نکرده‌ایم محصولات عصر تجدد، حاصل بروز یک نیاز و پاسخگوی حکیمانه به آن هستند. پاسخی که برآمده از منطق درونی نیاز و بستر زاینده آن است. اینچنین است که هر روز و هر روز، ایران به خودروها، کارخانه‌ها، وسایل ارتباط جمعی و امکانات شهرنشینی جدید مجهز می‌شود اما با حل یک مشکل، چند مشکل تازه بروز می‌کند. واقعیت آن است که دودکش‌های تازه از فرنگ آمده، که بر بام شهرهای ما ظاهر شده است؛ کاغذی و بی‌حاصل است و دودی از آنها خارج نمی‌شود. دودی هم اگر خارج شود، پدیده‌ای تلخ و ناشناخته است که در چشم ما فرو می‌رود؛ خودروها و جاده‌های ما عامل کشتار ماست، بزرگراه‌ها مایه دیر رسیدن، کشاورزی ما مایه کم‌آبی، سرپناه‌ها آواری در وقت زلزله، دانشگاه‌ها عامل بی‌کاری و ازدواج‌ها مقدمه طلاق، ما صورت‌های توسعه را دودست داریم اما آداب تحقق آن را نه می‌شناسیم و نه به آنها تن می‌دهیم.

شهر تهران، آینه تمام نمای این کلاف سردرگم است. توسعه در تهران، دشت‌های جنوب را دچار نشست می‌کند و زمین‌های شمال را از سیما و خنکای البرز محروم می‌سازد. در این شرایط ما در میان پوسته‌ای اغواکننده از تجدد زندگی می‌کنیم؛ کارت پستالی از یک شهر مدرن؛ نمایی زرق و برق دار که تنها و تنها به کار تفاخر مدیران شهری می‌آید. شهری با داشتن پل شهر تهران، آینه تمام نمای این کلاف سردرگم است. توسعه در تهران، دشت‌های جنوب را دچار نشست می‌کند و زمین‌های شمال را از سیما و خنکای البرز محروم می‌سازد. در این شرایط ما در میان پوسته‌ای اغواکننده از تجدد زندگی می‌کنیم؛ کارت پستالی از یک شهر مدرن؛ نمایی زرق و برق دار که تنها و تنها به کار تفاخر مدیران شهری می‌آید. شهری با داشتن پل شهر تهران، آینه تمام نمای این کلاف سردرگم است. توسعه در تهران، دشت‌های جنوب را دچار نشست می‌کند و زمین‌های شمال را از سیما و خنکای البرز محروم می‌سازد. در این شرایط ما در میان پوسته‌ای اغواکننده از تجدد زندگی می‌کنیم؛ کارت پستالی از یک شهر مدرن؛ نمایی زرق و برق دار که تنها و تنها به کار تفاخر مدیران شهری می‌آید. شهری با داشتن پل

بی‌تدبیری و بی مسئولیتی مسئولین درست، سهل‌انگاری و حرص مالکان هم قبول، اینکه فرزندان عزیز و مظلوم این خاک نزد پروردگارشان ماجورند هم صحیح. اما در این ساعات، مساله مهمتری مدام در گوش من زنگ می‌خورد. اینکه ریشه‌های وقوع این مصیبت را در کجا باید جست‌وجو کرد؟ عامل اصلی این حادثه چیست؟ چه شده است که هنوز پس از گذشت حادثه، هیچ آمار دقیقی از کشته‌ها، زخمی‌ها و اتمام زمان امداد و نجات وجود ندارد. برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها می‌خواهم برای لحظاتی، از این ثانیه‌های فرورفته در غم و غبار و آتش فاصله بگیرم و موضوع را کمی از دورتر بنگرم. اصلا دلیل بروز این مصائب غافلگیرکننده که گاه و بی‌گاه، بر سر ما آوار می‌شود چیست؟ چه شده که در لحظه‌ای که مقتدرانه همه تهدیدات خارجی را از خود دور کرده‌ایم، هر چند از گاهی بختک حادثه‌ای در اندازه حوادث تروریستی بین المللی، شهر و زندگی ما را فرا می‌گیرد؟ در همین امسال، حادثه تصادف جوانان سرباز، فاجعه قطار سمنان و مصیبت برج پلاسکو ما را غافلگیر کرد. دورتر که می‌روم، می‌بینم دور و برمان پُر است از مصائبی شاید بزرگتر که زندگی ما را احاطه کرده‌اند: آلودگی روز افزون هوا در کلان‌شهرها، تخریب بی‌محابا محیط زیست، خشک شدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و محدودیت منابع آبی، آمار بی‌قاعده تلفات جاده‌ای و حتی نرخ بالای اعتیاد و طلاق در عمق خانواده‌های ما، معنای این همه بلائی فراگیر چیست؟ آیا می‌توان وقوع همه را تصادفی دانست یا آنها را به مدیریت یک فرد، جناح یا روش خاص ربط داد؟ آیا وقوع این تعداد حادثه، در سطحی چنین کلان در یک کشور، امری طبیعی است و فهرست کردن این همه در پس هم، یک سیاه نمایی متأثر از فضای مغموم این روزها در جامعه است؟

من باور دارم که مصائب این روزهای ما، نه تصادفی است، نه غافلگیرانه، نه مربوط به فرد، جناح و یا سلیقه‌ای خاص. فکر می‌کنم که این رویداده‌ها به هم مربوطند و ریشه در وضعیت فرهنگی کشور دارند. آنچه ما را به مصاف این مشکلات می‌برد، وضعیت نابسامانست که ما طی بیش از دو قرن، نسبت به امر توسعه و تجدد داریم. مساله اصلی آن نیست که ما طی این مدت از قطار توسعه بازمانده‌ایم؛ بلکه مشکل اساسی، کج‌فهمی تاریخی است که در این دوران شکل گرفته است و گویی قرار نیست به این زودی‌ها اصلاح شود. این سوء تفاهم از آنجا برآمده که ما دست‌یابی به مظاهر و محصولات توسعه را با طی کردن فرایند ذاتی آن اشتباه گرفته‌ایم.

برج پلاسکو تهران نخستین برج و بنای بلند مرتبه ایران با ۱۵ طبقه و اسکلت فلزی

حمیدرضا شبیانی / پژوهشگر شهرسازی

هنوز زمان زیادی از آتش گرفتن و فروریختن یادگار تهران مدرن دهه چهل نمی‌گذرد که تصمیم به نوشتار معماری بنای پلاسکو دارم. ساختمانی که وجه تسمیه آن این است که مالک بنا صاحب کارخانه پلاسکو بود که از جمله مصنوعاتش ظرف‌های ملامین و پلاستیک بوده است. تکمیل ساختمان از سال ۳۹ تا ۴۱ طول کشید و وقتی سر برآورد، در تمام تهرانی که آن روزها حدود دو میلیون نفر جمعیت داشت دیده می‌شد. بازار شیک و مدرنی که ۲۹ هزار متر مربع زیربنا داشت، با یک طبقه زیر زمین که حوض و صندلی‌هایی برای نشستن و وقت‌گذرانی در آنها قرار گرفته بود، جای مناسبی برای خرید کردن بود و با بقیه مغازه‌ها و بازارهای سنتی فرق داشت؛ یکی از اولین تجربه‌های ایرانی‌ها از «مرکز خرید» مدرن.

ساختمان پلاسکو طراحی شده توسط هوشنگ خانشقاقي مردی که سالها به صنعت راه و معماری مدرن راه‌های مقابله با حوادث و اتفاق های بدی مثل حادثه کرد، مهندس خانشقاقي در طراحی خود یک رستوران و یک سلف سرویس در طبقه آخر قرار داد که تا همین چند سال پیش هم دایر بوده به واسطه یک راه پله به پشت بام می‌رفت…

در حال نگارش بودم که متنی از استاد فرهیخته خودم، دکتر سهند لطفی در فضای مجازی مطالعه کردم. عنوان مقاله (پلاسکو رفت، شهر می‌ماند؟) متنی که ادامه پژوهش ساختمان پلاسکو را برابم تغییر داد.

نکته ای که با وقوع حادثه فروریختن و آتش گرفتن ساختمان پلاسکو وجود دارد این است که ما با مراکز تاریخی شهرهایمان چه کرده ایم و سوغاتی نامبارک شهرسازی معاصر که به واسطه رضاخان آغاز شد و تا به امروز پیروی میشود، چیست. ساختمان پلاسکو امروز با فروریختنش تهران را مغلوب و در احداث خود جداره چشم نواز خیابان استامبول را منهدم کرد. همانطور که گفته شد یکی از نخستین نمونه های سوءاستفاده از ضوابط شهرسازی در ساخت و ساز و یا سوء تدبیر شهرسازانه در پیشینه شهرهای ایران احداث بنای پلاسکو در مرکز تاریخی تهران قدیم است. اینکه در یکی از مهم ترین تقاطع های تهران آن روزگار، جایی که ماندگارترین تصاویر تهران قدیم، با بناهایی مانند مهمانخانه قصر، هتل پالاس، سینما تهران و باغ و سینمای تابستانی ری

جاذبه های طبیعی و میراث فرهنگی نیز بهره مند بوده و همیشه کانون جذب گردشگران هستند و مهمتر از همه، شهر سرمایه ای است متعلق به همگان.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که آنچه به شهر هستی می بخشد رابطه هایی است که میان اندازه فضاها و رویدادهای گذشته اش وجود دارد. پرونده پلاسکو هر چند تلخ و ناگوار بود، اما همانگونه که استاد دکتر سهند لطفی بیان کرده اند، می باید در گوش همه ما که شاهدان خاموش آن بوده ایم، طنین و تاثیری تکان دهنده داشته باشد و امید به روزی که هر کس در جایگاه خود و سمت خود حماسه آفرینی کند، همانگونه که آتش‌نشانان فداکار در صحنه خدمت، حماسه آفرینند و جان خود را برای نجات هموطنان خویش فدا کردند.

